

شوروی نه تنها  
از ایالات متحده  
فقیرتر بود، بلکه  
در نقطهٔ اوج جنگ  
سرد، در حال  
ترمیم ویرانی‌های  
وحشتناکی بود که  
آلمان نازی به بار  
آورده بود. در جنگ  
جهانی دوم در این  
کشور ۲۴ میلیون  
شهروند از دست  
رفت، و ۷۰۰۰۰ شهر و  
روستا، ۳۲۰۰۰ فعالیت  
صنعتی، و ۴۰۰۰۰  
مایل خطوط ریلی  
نابود شد. شوروی  
در جایگاهی نبود  
که ایالات متحده  
را به چالش بکشد،  
اما چین آخرین بار  
در سال ۱۹۷۹ با  
ویتنام جنگید و در  
دهه‌های بعد به  
یک غول اقتصادی  
تبدیل شد.

مواردی که بحث از تسلط بر یک جزیره در میان باشد، منازعه با مشارکت نیروهای زمینی، در مقیاسی محدود، واقع خواهد شد. حتی وقوع جنگ بر سر تایوان، که ممکن است نیروهای دوکاربرهٔ چین (زمینی و دریایی) را به میدان بکشاند، به درگیری نیروهای بزرگ مجهز به سلاح هسته‌ای نخواهد انجامید. هیچ‌یک از این‌ها به این معنی نیست که این سناریوهای جنگ‌های کوچک مقیاس محتمل هستند، اما بیش از یک جنگ بزرگ بین ناتو و پیمان ورشو امکان وقوع دارند؛ با این حال، نمی‌توان این را مسلم دانست که اگر پکن و واشنگتن بر سر تایوان یا دریای چین جنوبی بجنگند، هیچ درگیری هسته‌ای شکل نخواهد گرفت. در واقع اگر یکی از طرفین در حال پذیرش شکست بدی باشد، استفاده از تسلیحات هسته‌ای برای نجات موقعیت را دست‌کم به منزلهٔ یک گزینه بررسی خواهد کرد. برخی تصمیم‌گیران دو طرف، شاید نتیجه بگیرند که تسلیحات هسته‌ای را می‌توان بدون پذیرش ریسک غیرقابل قبول یک درگیری استفاده کرد، به شرط آنکه حمله در دریا انجام شود و قلمروی چین و آمریکا و متحدانش را به مخاطره نیندازد؛ بنابراین در این جنگ سرد جدید، نه تنها جنگ ابرقدرت‌ها محتمل است، بلکه استفاده از سلاح هسته‌ای نیز محتمل به نظر می‌رسد.

## هزینهٔ یک اشتباه راهبردی

امروزه تعداد هواداران تعامل‌گرایی کاهش یافته است. آن‌ها تصور می‌کنند که آمریکا می‌تواند نقاط اشتراکی با چین پیدا کند. در جولای ۲۰۱۹، صد نفر از ناظران چینی در نامه‌ای سرگشاده خطاب به ترامپ و اعضای کنگره، این ایده را، که چین یک تهدید است، رد کردند. آن‌ها نوشتند: «بسیاری از مقامات و دیگر نخبگان چین می‌دانند که یک رویکرد متعادل، عملگرا و واقعاً تعاملی با غرب در خدمت منافع چین خواهد بود» و از واشنگتن دعوت کردند که «با متحدان و شرکای ما همکاری کند تا جهانی بازتر و موفق‌تر خلق شود که در آن چین فرصت همکاری را داشته باشد». اما قدرت‌های بزرگ، به زبان ساده، مایل نیستند به قدرت‌های بزرگ دیگر اجازه دهند که به قیمت منافعشان قدرتمندتر شوند. نیروی محرکهٔ پشت رقابت ابرقدرت‌ها نیرویی ساختاری است و این به معنای آن است که این مشکل را نمی‌توان با سیاست‌گذاری زیرکانه از میان برداشت. تنها چیزی که می‌تواند این سازوکار بنیادین را تغییر دهد، یک بحران بزرگ است که اوج‌گیری چین را متوقف می‌سازد؛ سرانجامی که با توجه به تاریخ بلند ثبات، کارآمدی و رشد اقتصادی این کشور، محتمل به نظر نمی‌رسد؛ بنابراین رقابتی امنیتی و خطرناک اجتناب‌ناپذیر است. در بهترین حالت، این رقابت را می‌توان با امید جلوگیری از جنگ مدیریت